

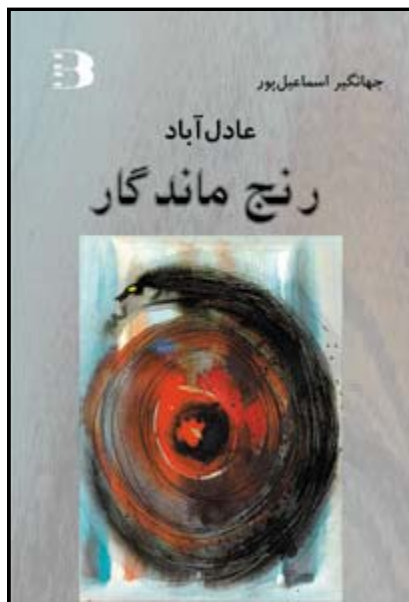
مقالات

فرهنگی

عادل‌آباد، رنج‌مندگار

اسد سیف (نگاهی به خاطرات زندان جهانگیر اسماعیل‌پور)، ۷ آبان ۱۳۸۹

"رهایی! اما چه تلخ و آزاردهنده بود این رهایی، رهایی جسم... گذشته جان شیفته را یک دم رها نمی‌کرد." درون جامعه‌ای که خود در وسعت خویش زندانی‌ست بزرگ، آزادی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ دو سال پس از آزادی، آن‌گاه که بسیاری از دوستان و همبندان را کشته‌اند، با ذهنی انباشته از درد و زخم سال‌های بند، از کشور می‌گریزد.



شهرزادنیوز: در درک انسان از گذشته، خاطرات نقش بزرگی دارند. خاطرات دانش ماست در درک مفاهیم از وقایع گذشته. فهم ماست از حقیقتی که به آن باور داریم. روایت ماست از واقعیت.

خاطره بیان می‌شود و به کتابت در می‌آید تا یادمانده‌های ذهن از گذرند فراموشی رها گردند، به ثبت تاریخ درآیند و بدین‌سان گذشته به نقد و بررسی کشیده شود، به خدمت امروز درآید تا در روندی تاریخی به آینده وصل گردند.

خاطرات می‌توانند جعل گردند، مصادره شوند، مورد بهره‌برداری قرار گرفته یا از آنها سوءاستفاده شود. خاطرات می‌توانند نقش بر تاریخ گردند، تجربه به حساب آیند و یا ضدخاطره گردند و به عنوان ضدتجربه اویزه گوش تاریخ شوند.

خاطرات می‌توانند به فانتزی آلوده شوند، شور گذشته بازسازی کنند، زندگی امروز سرشار کنند و به انسان نیرو بخشند. خاطرات می‌توانند عقده گردند، چنگ بر ذهن زند، آرامش از آدم بگیرند و روان پریش کنند.

خاطراتی که ریشه در سرکوب‌های تاریخ داشته باشند، سراسر درد است و رنج، چیزی که می‌تواند از فرد گذشته، جمع و یا جامعه را شامل گردد. خاطرات زندان نیز چنین است، تاریخ خونین یک کشور است، یادمانده‌های یک نسل در بطن تاریخ اجتماعی آن.

روایان خاطرات در بیان روایت متفاوتند، هر کس از نگاه خویش به جهان می‌نگرد، در همین رابطه در یادمانده‌های ذهن دخل و تصرف می‌کند. در روایت خویش از گذشته، به جذبه‌هایی می‌پردازد که برای او مهم بوده و در این عرصه، آن سخنان بر زبان می‌راند که نفع خود در آن می‌بیند. هستند خاطره‌نویسانی که از خود می‌گذرند، از "من" خویش "اعترافات" می‌آفرینند، درون به بیرون می‌پیوندند، احساسات درونی خویش در آن لحظات و ویژه، بی هیچ دستکاری و حذف بر زبان می‌رانند، از ظاهر امور به ورای آن نغب می‌زنند، خود را نیز به همراه تاریخ به نقد می‌کشند و پیش‌نگاه خواننده قرار می‌دهند. چنین خاطراتی اندک‌اند.

یکی از بزرگترین دست‌آوردهای ما رانده‌شدگان از کشور در این سال‌های سیاه، ثبت خاطرات زندان است. فاجعه اگرچه میان دیوارها رخ داد، اما پنهان نماند. تا کنون بیش از پنجاه کتاب خاطرات زندان در خارج از کشور منتشر شده است. طبیعی‌ست این روند ادامه یابد، و این چیزی‌ست که محتاج آنیم. تا چه اندازه اما از این سال‌های خشونت و وحشت، از این روزهای هراس و درد توانسته‌ایم برای آینده‌ای بدون خشونت و جامعه‌ای دمکراتیک تجربه بیدوزیم، بعدها معلوم خواهد شد.

"عادل‌آباد، رنج‌مندگار" خاطرات زندان جهانگیر اسماعیل‌پور است که در همین راستا، اخیراً از سوی انتشارات باران در سوئد منتشر شده است. نویسنده از وابستگان به سازمان "چریک‌های فدایی خلق" بود که در سال 1361 بازداشت و بعد به ده سال زندان محکوم می‌شود و تا سال 1367 در زندان می‌ماند. زمانی که دوران محکومیت خویش در زندان عادل‌آباد شیراز می‌گذراند، کشتار بزرگ زندانیان سیاسی آغاز می‌شود. او تجربه قتل عام زندانیان را پشت سر می‌گذارد، هشیارانه، شانس می‌آورد و از مرگ می‌رهد.

"رهایی! اما چه تلخ و آزاردهنده بود این رهایی، رهایی جسم... گذشته جان شیفته را یک دم رها نمی‌کرد." درون جامعه‌ای که خود در وسعت خویش زندانی‌ست بزرگ، آزادی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ دو سال پس از آزادی، آن‌گاه که بسیاری از دوستان و همبندان را کشته‌اند، با ذهنی انباشته از درد و زخم سال‌های بند، از کشور می‌گریزد.

نویسنده در خارج از کشور می‌کوشد تا ستم آن سال‌ها مکتوب کند و یاد آنان، همه کشته‌شدگان زنده نگاه دارد. می‌داند که "همه آنان و بی هیچ اما و اگری در اعتقادات و ظرفیت‌هایشان، آنانی که در گوشه‌ی حیاط‌خانه و باغچه‌ی پدری به کام خاک فرو رفتند و آنانی که در گورهای بی‌نام و نشان و گودال‌های جمعی در "لعنت‌آبادها" آرمیده‌اند، به یقین همگی آنان در سینه‌ی خلوت‌نشینان جان بدر برده از موج حادثه جاودانند."

در زندان‌های جمهوری اسلامی "برای کشف حقیقت، فقط شکنجه را می‌شناختند." شکنجه قانون خودکامگان است. زندانی باید به زیر فشاری مُدام، حقیقت خویش فراموش کند، آن چیزی را بپذیرد که آنان می‌خواهند. "آن قدر شلاق می‌زدند که... زندانی با تداوم حس درد و دیدن زخم دلمه‌بسته، درد و تحقیر ناشی از شکنجه را فراموش نکند."

زندان عادل‌آباد را یکی از مخوف‌ترین زندان‌های رژیم می‌دانند. اکثریت زندانیان از سازمان "مجاهدین خلق" هستند. آنچه در این اثر بیش از همه مورد توجه قرار گرفته، رفتار "توابین" است. تواب‌ها "نبوغ به کار می‌گرفتند، هر روز قانون تازه‌ای ابداع می‌کردند." هدف کنترل و شکستن اراده‌ی همه آن زندانیانی بود که هنوز در برابر رژیم مقاومت می‌کردند.

پدیده تواب در زندان‌های جمهوری اسلامی مقوله‌ای است که باید به آن، خارج از پیشداوری‌های موجود، به عنوان تراژدی قربانیان و چهره‌ای از خشونت، پرداخت. این‌که به چه شکل در زندان و به زیر شکنجه انسانی را از انسانیت خویش تهی می‌کنند و خلاف اراده‌اش از او موجودی به نام تواب می‌سازند. چه بسیار تواب که در زندان و یا پس از آزادی روان‌پریش شدند، تعادل زندگی از دست دادند و با خودکشی برگزیدند. نویسنده خود به چند مورد از آن اشاره می‌کند؛ "علی پس از تحمل چهار سال زندان آزاد شد. یکی دو سال بعد با خرید 37 شمع به مناسبت سی و هفتمین سالگرد تولدش، در زیرزمین خانه‌شان به دور از این جهان پُراشوب با روشن کردن شمع‌ها به دور خویش، خود را حلق‌آویز کرد."

در تواب‌سازی‌هاست که شلاق حرف آخر را می‌زند. زندانی، حتا آن‌که هنوز مقاومت می‌کند، در ظاهر می‌پذیرد که "ار شاد" شده و دارد به "راه راست" گام می‌گذارد. پس به نماز می‌ایستد تا هم‌چون نویسنده این اثر، در "غلبه بر احساس حقارت" خویش "به جای آیات نماز، شعر می‌خواندم و یا این‌که لب‌ها را تکان می‌دادم."

بر اساس داده‌های این اثر، حضور نماینده آیت‌الله منتظری نتوانست در محیط قفقان و بربر‌منشانه زندان عادل‌آباد تأثیری داشته باشد. سرانجام هیأت سه‌نفره مرگ از راه می‌رسند، هواداران مجاهدین نخستین قربانیان هستند. پس از آن نوبت دیگران است تا به "سه سؤال زندگی‌ساز" پاسخ گویند. نتیجه آن‌که حدود 170 تا 200 نفر طی چند هفته کشته می‌شوند.

نویسنده متأسفانه کمتر از "من" خویش می‌نویسد، از احساسی که در موقعیت‌های گوناگون داشته است. حتا نمی‌نویسد که در زمان دستگیری چند ساله بوده، به چه شکل و کجا بازداشت شده، چه شغلی داشته، موقعیت تحصیلی و یا مسئولیت سازمانی او به چه سان بوده است. از خانواده خویش چیزی نمی‌نویسد، از شکنجه‌ها و ابزار آن کمتر می‌نویسد، از دغدغه‌های ذهنی خویش چیزی نمی‌گوید. درد دیگران می‌بیند، اما نمی‌خواهد رنج درون خویش بازگوید. از وقایع، از آنچه به خودش مربوط است، به اشاره‌ای می‌گذرد. به همین علت حجم کتاب در گزین‌گویی‌های او 150 صفحه بیش نیست.

اسماعیل‌پور کتابی فراهم آورده که با آن یاد کشته‌شدگان و خاطره تلخ آنان ثبت بر تاریخ می‌شوند، در این میان اما متأسفانه او خود را به عنوان یک قربانی فراموش کرده است. به همین علت "من" در این اثر جایی ندارد. او به خوبی می‌داند که زندان داغی‌ست ابدی بر گرده‌ی زندانی. برای بهتر دیدن و شناخت همگانی این پدیده باید آن را در هم‌می‌ابعاد شناخت. در این راه گفتن از "من" جایگاه ویژه‌ای دارد. کاش همت کند، در ادامه‌ی این اثر باز بنویسد و این بار بیشتر.

با این‌همه، "عادل‌آباد، رنج ماندگار" اثری‌ست خواندنی و ماندگار در تاریخ زندان.

ارسال به یکی از دوستان

چاپ